

به تازگی کتابی به دستم افتاد به نام «قرون عثمانی» که نویسنده‌ای آمریکایی به نام لرد کین راس آن را نوشته و در آمریکا در ۱۹۷۷ چاپ و منتشر شده است. پس از مطالعه آن ملاحظه کردم که این کتاب نیز مانند کتابهای دیگری که در سالهای اخیر درباره تاریخ ترکیه و امپراتوری عثمانی ترجمه و منتشر شده با انگیزه سیاسی نگاشته شده و ویژه در بخش مربوط به برخوردهای آن کشور و ایران در زمان صفویه آکنده از اشتباهات تاریخی است که احتمالاً بانیات خاص و به منظور بهره بردارهای تبلیغاتی و سیاسی به رشته تحریر درآمده است. گرچه نقد این کتاب و نظایر آن از گنجایش یک مقاله بیرون است، لیکن ذکر یک نمونه فاحش از این تحریفهای تاریخی و نشان دادن بطلان آن و انگیزه‌هایی که محرک این گونه تحریفهاست را ضروری دانستم.

در شرق و غرب بغازها آغاز کرده بود، ملکت ایران بدترین آیام تاریخ خود را می گذرانند و گرفتار جور و ستم غیر ایرانی مانند امیران مغول، تاتار و ترکمان بر هر گوشه از این سرزمین مسلط شده و بر سر قدرت بیشتر با یکدیگر به جنگ و ستیز مشغول بودند و حتی گاهی برای پیروزی بر رقیب خود دست به دامان دشمنان ایران مانند ازبکان، عثمانیان و استعمارگران برتغالی می شدند. در مغرب ایران دو دسته امرای آق قویونلو و قره قویونلو که هر دو از تاتاران بودند هر کدام بر بخشی از آذربایجان، کردستان و لرستان جنگ انداخته و با هم سرگرم کشمکش بودند و شگفت انگیز این که هر دو گروه به دربار عثمانی به چشم پشتیبانی برای خود می نگریستند. کماینکه در همین نقشه نیز قلمرو امارت آنها جزو اراضی امپراتوری عثمانی قرار گرفته است. در ناحیه ای قدری شمالی تر، شروانشاه که از بازماندگان دودمان سلجوقی بود حکومت می کرد و داعیه استیلا بر سراسر این منطقه را داشت.

در شرق ایران از بکان فرصت به دست آورده و از سمرقند تا قندهار را مورد تاخت و تاز قرار داد و شهرهای مرو، هرات و مشهد را تصرف کرده بودند. مهمترین از این، اختلاف و نفاق بود که میان طایفه های قزلباش وجود داشت. این قبایل گرچه همه صوفی و مرید شیخ صفی الدین اردبیلی بودند و از جانشینان او شیخ جنید و شیخ حیدر پیروی می کردند، اما بر سر فرماندهی و سروری با هم رقابت و کشمکش داشتند. در چنین شرایطی سلطان عثمانی چون شکست امیر آق قویونلو از شیخ حیدر و صوفیان از جان گذشته پیر و اورامشاهده کرد و فهمید بوسیله امرای دست نشانده تاتار خود نمی تواند بر آذربایجان و ایالات دیگر ایران تسلط یابد، تصمیم گرفت خود وارد معرکه شود و کار را تمام کند. از این رو با سپاهی یزرگ که شمار سربازان آن را تا دو بیست هزار نفر ذکر کرده اند و ۳۰۰ عراده توپ داشته است به قصد تصرف تبریز به آذربایجان حمله ور گردید.

در این کتاب بعنوان قلمرو امپراتوری عثمانی و گستره آن در زمان صفویه نقشه ای ارائه شده است که به هیچ وجه با واقعیت وفق نمی دهد و خوانندگان را جرمند، کوچک شده این نقشه را ملاحظه می فرمایند. چنان که دیده می شود، در این نقشه بخشهای مهمی از اراضی تحت حاکمیت ایران در آن زمان جزو امپراتوری عثمانی نشان داده شده است مانند آذربایجان و لرستان که استان کردستان کنونی نیز جزو آن آمده، فراباغ (ارمنستان) جمهوری آذربایجان کنونی، گرجستان، ارمنستان، داغستان و حتی بخشی از خوزستان که این سوی شط العرب میان خرمشهر و بندر (امام خمینی) قرار دارد. شکی نیست که چنین تحریف تاریخی بی سوه نیست و انگیزه های خاص سیاسی نبوده است. لیکن برای اینکه حقیقت تاریخی کاملاً آشکار شود ناگزیریم نگاهی به تاریخ آن دوران یعنی پیدایش دودمان صفوی و جنگهایی که میان این دولت و نیروهای عثمانی روی داده است بیفکنیم.

پیش از پیدایش این دودمان، یعنی در ست در زمانی که دولت عثمانی دوران اقتدار و توسعه طلبی خود را

دکتر انور خامه ای

دکتر انور خامه ای

استاد ارجمند و فرهیخته

جناب آقای دکتر انور خامه ای

با اندوه بسیار در گذشت نابینگام همسر گرامیتان را تسلیت می گوئیم. از درگاه ایزدیکتایم خواهیم به جنابعالی و دیگر بازماندگان محترم تندرستی و صبر جمیل عطا فرمایند و آنروانشاد را غریق دریای بیکران غفران و رحمت خویش گردانند.

مدیر مسئول، مشاوران علمی و گردانندگان اطلاعات سیاسی اقتصادی.

اماد در این فاصله تحول مهمی در ایران روی داده بود. اسماعیل پسر ۱۸ ساله شیخ حیدر توانسته بود تمام پیر و ان بدو ش را متحد و مجهز سازد و در تبریز تاجگذاری کند و دودمان صفوی را تشکیل دهد. اسماعیل با ۲۵ هزار سرباز که فقط ۴ هزار نفر آنها سوار و بقیه پیاده بودند و اسلحه آتشین نیز نداشتند به مصاف ارتش عظیم عثمانی شتافت. در دشت چالدران دو طرف با هم رو به رو شدند. عثمانیها توپخانه خود را در تپه‌ای که مسلط بر میدان جنگ بود مستقر کرد و تفنگچیان خود را پیشاپیش سپاه قرار دادند. ۲۰ هزار سوار را بعنوان محافظ آنها گمارده بودند. جنگ با شلیک ۳۰۰ توپ آغاز شد و تلفات سنگینی به نیروی ایران وارد آمد. شاه اسماعیل تصمیم گرفت به هر بهایی هست توپخانه دشمن را نابود کند. بنا بر این با یکصد سوار زبده سپاهیان دشمن را دور و زوایشت سراز تپه بالا رفت و به توپچیان عثمانی حمله کرد. آنان که منتظر چنین حمله‌ای نبودند توپها را رها کردند، بعضی کشته و بقیه پراکنده شدند. آنگاه شاه اسماعیل توپها را منهدم کرد و به سرعت به اردوی خود بازگشت. انفجار توپها و تابودی آنها در لشکر یان عثمانی و لوله افکنند و روحیه آنان را متزلزل کرد. لذا سلطان سلیم که خود فرماندهی سپاه را بر عهده داشت با ۲۰ هزار سوار در پناه شلیک مداوم تفنگچیان به نیروی ایران یورش برد ولی در برابر چهار هزار سوار شاه اسماعیل متوقف شد. شلیک مداوم تفنگچیان عثمانی تلفات سنگینی بر سربازان ایرانی وارد کرد و گونه‌ای که در پایان جنگ از ۲۵ هزار نیروی ایران فقط دوهزار نفر باقی مانده بودند. از این رو شاه اسماعیل به تقاضای شیخ شبستری برای جلوگیری از محاصره شدن سپاه خویش و حفظ جان بقیه سربازان فرمان عقب نشینی صادر کرد تا بعد با گرد آوردن نیروی تازه نفس از نو بر دشمن بتازد. بدین سان عثمانیها برای نخستین بار تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان را تصرف کردند، اما بخش اعظم نفرات و تجهیزات خود را از دست داده بودند. تلفات عثمانیها را ۴۱ هزار نفر ذکر کرده اند و ۱۹۰۰ نفر از آنان نیز اسیر شده بودند در حالی که از ایرانیها حتی یک نفر هم اسیر نشده بود.

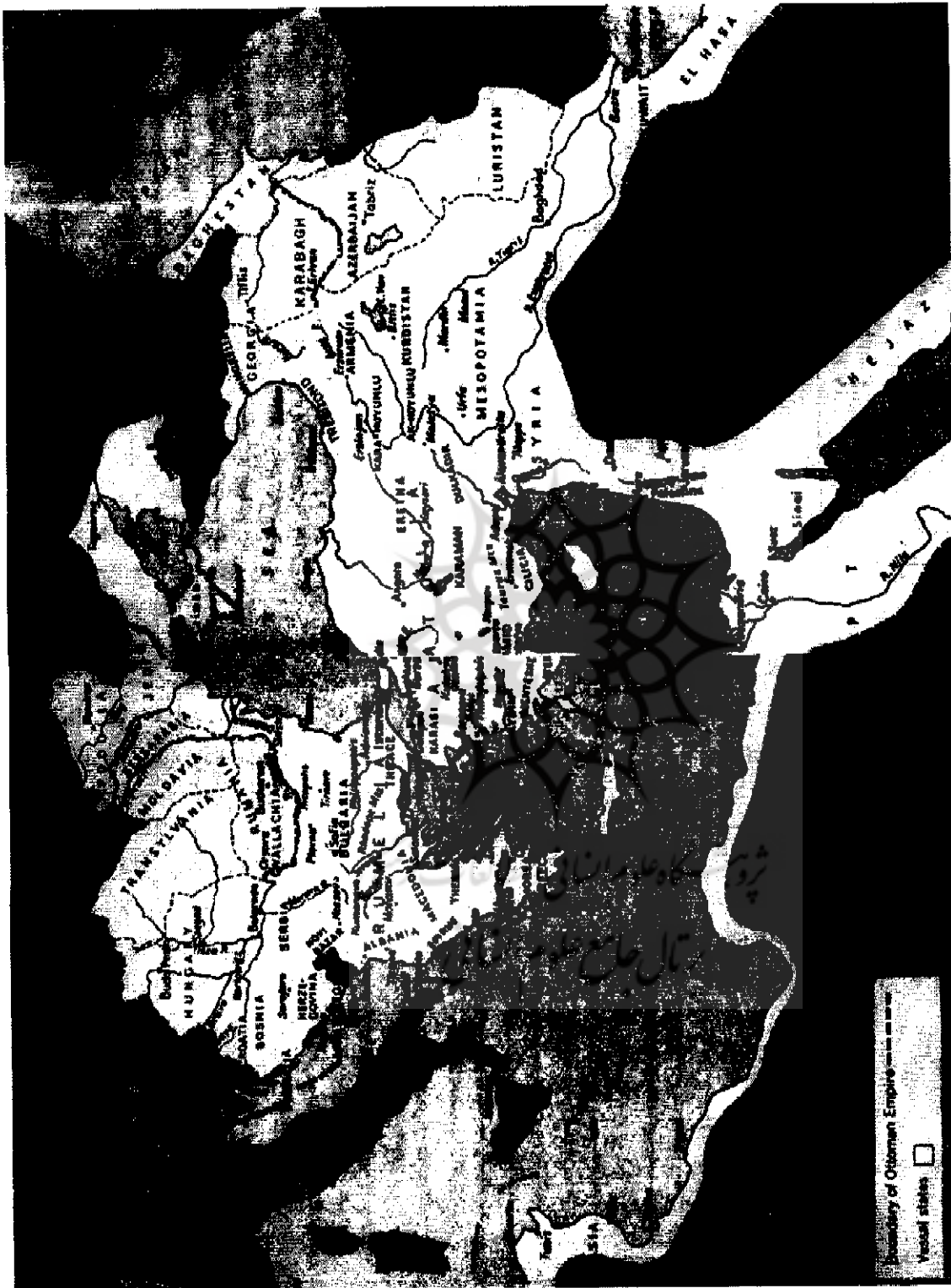
شاه اسماعیل بی درنگ در صدد جبران این شکست برآمد و توانست پیشتر امرای قزلباش را با خود متحد سازد و نیروی بزرگ و منظمی فراهم آورد. افزون بر این، گروهی از افسراد خود را با

سلاحهای آتشین مجهز ساخت. سپس به آذربایجان شتافت و تبریز را محاصره کرد. عثمانیها که در جنگ چالدران تلفات فراوانی داده بودند در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان نیز بادشمنی و کار شکنی مردم مواجه می شدند صلاح خود را در این دیدند که تبریز و نواحی دیگری را که اشغال کرده بودند تخلیه کنند و به سرزمین عثمانی عقب بنشینند. شاه اسماعیل آنان را تا آن سوی مرزهای ایران تعقیب کرد و تلفات زیادی برایشان وارد ساخت و حتی بخشی از خاک عثمانی را در پیرامون دریاچئون تصرف کرد. بدین سان تمام مدتی که عثمانیها آذربایجان را در اشغال داشتند از یکی دو ماه تجاوز نمی کرد و حتی در بعضی نوشته‌های تاریخی مدت سلطه آنها را بر تبریز دو هفته ذکر کرده اند. با وجود این، در همین مدت کوتاه این شهر را که یک میلیون جمعیت داشت و مرکز بازرگانی و صنعت بود غارت و ویران کردند و هنگام تخلیه نیز عدد زیادی از زنان و دوشیزگان و هنرمندان ایرانی را به اسلامبول کوچ دادند.^۲

جنگ چالدران به شاه اسماعیل و جانشینش شاه طهماسب فهماند که دیگر بدون سلاحهای آتشین و بویژه توپهای سنگین و سبک نمی توان در برابر دشمنان مقاومت کرد. از این رو به تجهیز نیروهای خود با سلاحهای مدرن پرداختند و توپخانه کافی و فوجهای تفنگچی فراهم آوردند. متأسفانه پس از مرگ شاه طهماسب اوضاع ایران مغشوش و آشفته شد. شاه اسماعیل دوم که بر تخت سلطنت نشست آدمی فاسد، عیاش، زن باره، و آلوده به استعمال مواد مخدر بود و با امیران و وزیران خود دبه درستی رفتار می کرد. از این رو آنها از وی مکتر و بیزار بودند و برای پشتیبانی خود از نفوذ زنان درباری استفاده می کردند. بدین سان دربار صفوی عرصه توپخانه‌های درباری و رؤسای ایلهای قزلباش شد که هر یک در گوشه‌ای از کشور کوس لمن الملکی می زد.

شاه اسماعیل دوم بر اثر رفتار زشت خود با توپخانه درباریان کشته شد و جانشین او محمد خدابنده که قبلاً به دست سلفش کور شده بود، توان اداره کشور را نداشت و در دوران او وضع کشور آشفته تر و پریشان تر گردید و در هر گوشه آن آشوب و توپخانه‌ای برخاست. از یکان سراسر خراسان را که شامل بلخ و هرات نیز بود عرصه ناخفت و تاز خود قرار دادند. در لرستان و بلوچستان نیز عشایر سنتی مذهب سر به شورش برداشتند. این وضع زمینه را برای سلطان عثمانی

○ به گواهی تاریخ، هر زمان که پیگانگان توپخانه‌ای برای جدا کردن آذربایجان از مام میهن طرح کرده اند، فرزندان آذربایجان پیشاپیش دیگر صفوف ملت ایران به پیکار برخاسته و آن توپخانه را در هم شکسته اند.



آماده ساخته بود تا از نوبه ایران حمله ور گردد. لذا شروع به دست اندازی به سرزمینهای غرب ایران کرد و بی آنکه با مقاومت زیادی مواجه شود آذربایجان و قراباغ و بخشی از غرب ایران را تا حوالی همدان تصرف کرد.

در چنین احوالی سلطان محمد خداپننده در گذشت و شاه عباس اول که جوانی نوبه بود به تخت سلطنت نشست. او گرچه جوان بود اما باهوش و زیرک و از فنون جنگی و سیاست آگاه بود. او در همان آغاز سلطنت متوجه شد که با وضع آشفته و پیریشانی که کشور دارد در هر گوشه اش یاغیانی فرمانروایی می کنند جنگ با عثمانی برای نجات آذربایجان و نواحی اشغالی غرب جز به شکست نخواهد انجامید و باقی مانده استقلال ایران نیز به خطر خواهد افتاد. لذا به سلطان عثمانی پیشنهاد صلح یعنی در حقیقت خاتمه جنگ داد و طرفین موقتاً وضع موجود را پذیرفتند (سال ۹۹۸ هـ. ق.).

این صلح مسلح به شاه عباس امکان داد که با خیال آسوده از جانب غرب به تمشیت و اصلاح امور کشور بپردازد. او نخست یاغیانی را که در غرب و جنوب کشور آشوب به راه انداخته بودند سرکوب کرد و امنیت را در این نواحی برقرار ساخت. سپس با تمام قوا متوجه خراسان شد و از یکبار تا بار دوم به آن سوی رود جیحون عقبگرد کرد.

شاه عباس افزون بر این در نیروی نظامی و دفاعی کشور نیز تحول عمده ای ایجاد کرد. تا آن زمان نیروی نظامی ایران از سپاهیان ایلهای قزلباش و صوفیان فدایی مرشد کامل تشکیل می شد. این دسته اخیر ضابطه معینی نداشتند و تعدادشان کم و زیاد می شد و فرماندهانشان تغییر می کردند. لذا نمی شد روی آنها زیاد حساب کرد. اما سپاهیان ایلهای قزلباش که نیروی عمده نظامی را تشکیل می دادند، هر کدام تابع رؤسا و فرماندهان خود بودند و در هنگام جنگ از فرماندهی واحد و متمرکز پیروی نمی کردند. افزون بر این گاه به رقابت باهم می پرداختند و در جهت مخالف هم عمل می کردند. بدین سان شاه صفوی نیروی منظم و مطمئنی در اختیار نداشت. شاه عباس این نقص را برطرف کرد و از میان بیسروان خود دو داوطلبان دیگر سپاه منظمی به نام «سپاه خاص» تشکیل داد که شامل ۱۲۰ هزار سوار و ۲۰ هزار پیاده بود. این سپاهیان مز دور بودند و به تناسب مقام خود حقوق می گرفتند، در حالی که پیش از آن چنین نبود.

شاه عباس کار اسلاف خود را در جهت مدرن کردن تجهیزات ارتش و مسلح ساختن آن با اسلحه های آتشین تکمیل کرد و نیرویی دلاری ۵۰۰۰ عراده توپ و هزاران تفنگچی تشکیل داد. اکنون هنگام پس گرفتن سرزمینهای اشغال شده از عثمانیها فرارسیده بود. لذا از قزوین که پایتخت بود بالشگری عظیم به آذربایجان حمله کرد و پس از ۱۱ روز به نزدیکی تبریز رسید. مردم این شهر همین که از این خبر آگاه شدند تا جاهای ۱۲ ترک قزلباش را که از بیم عثمانیان پنهان کرده بودند بیرون آوردند و سر نهادند و شعار شاه سونی آشکار کردند و پیشاپیش ورود قوای دولتی و لولم و غوغا به راه انداختند و بدین سان همراه سپاه شاه عباس وارد تبریز شدند. هر کس از عثمانیان که به دست مردم می افتاد بی درنگ به هلاکت می رسید چنان که آن سربازانی از دشمن که زنان تبریزی اختیار کرده بودند از سوی خوشایندان آن زن از پای درآمدند و سرهایشان در کوچمبازار می افتاد. سربازان عثمانی از ترس مردم به قلعه تبریز پناه بردند. لیکن سودی نداشت و سپاهیان عثمانی تار و مار شدند عده ای را شاه عباس کشت و بقیه به سوی سرزمین عثمانی فرار کردند.

شاه عباس پس از فتح تبریز به نخجوان و ایروان حمله کرد. نخجوان به سرعت تصرف شد، اما سردار عثمانی مدتی در قلعه ایروان پایداری کرد، لیکن در اوایل ۱۰۱۳ هـ. ق. تسلیم شد. سپس شاه عباس سرداران خود را مأمور فتح قراباغ و عراق عرب کرد و سربازان ایرانی تا قارص و لرزوم با کامیابی پیش رفتند و بغداد و بصره را تصرف کردند. خود شاه عباس ارمنستان و گرجستان را از اسارت عثمانیان آزاد ساخت و جمعی از ارمنیان را همراه خود به اصفهان آورد که در آن زمان پایتخت خود دمان صفویه شده بود.

امادر عثمانی پس از مرگ سلطان محمد، پسرش احمد به جای او نشست و در صدد جبران شکستهای گذشته برآمد و سردار معروف خود دجال اوغلی را که فرنگی زاده بود با صد هزار نفر به ایروان و شیروان فرستاد ولی او کاری از پیش نبرد و با دادن تلفات زیاد عقب نشست. در بهار ۱۰۱۴ سپاه ایران قلعه او را محاصره کرد و شکست سختی بر عثمانیان وارد ساخت و غنایم فراوانی از جمله چند صد عراده توپ از آنها گرفت. در سال ۱۰۱۵ ایرانیان قراباغ، گنجه، شیروان، شماخی، باکو و در بندر تصرف کردند و عثمانیان و دست نشاندهگان آنها را یکسر از اراضی ایران بیرون راندند.

○ تاریخ تراشی ها، تحریفها، نگارش مطالب نادرست و بی پایه در قالب کتابها و نشریاتی که دشمنان ایران به بازار می فرستند، برگزاری همایشهای فرمایشی و... که در آنها نغمه شوم جدایی آذربایجان از ایران و پیوند یافتن آن به ترکیه ساز می شود، نه ذره ای از میهن دوستی مردم آذربایجان خواهد کاست، نه علاقه ای در آنان نسبت به ترکیه پدید خواهد آورد.

○ نظریه‌های پان‌تورانیسم و پان‌تور کیسم یکسره بی‌بنیاد و ساختگی است و اطلاق «يك ملت» به اقوام و مردمانی باریش‌ها، نژادهای نژادی و پیش‌سینه‌های تاریخی و سنتهای مختلف و زبانهای کم‌و بیش متفاوت، چیزی نیست جز يك تحریف و جعل بزرگ علمی و تاریخی.

در چند سال بعد نیز جنگ میان ایران و عثمانیان در خاک آن کشور یعنی پیرامون قارص، وان، ارزروم و حوالی رود فرات در عراق ادامه داشت تا سرانجام در ۱۰۲۵ قرار داد صلحی میان طرفین منعقد گردید که طبق آن دولت عثمانی متعهد شد هیچ گونه ادعایی نسبت به اراضی که سابقاً تصرف شده بودند نداشته باشد و دولت ایران نیز قبول کرد سالی ۲۰۰ بار ابریشم به عثمانی تحویل دهد. با وجود این، جنگ بویژه در عراق عرب ادامه یافت و ارتش ایران عثمانیها را تا آنسوی فرات عقب راند. همچنین حملات وسیع عثمانیها به لرمنستان و آذربایجان در ۱۰۲۶ با شکست سختی رو به روشد. عاقبت در ۱۰۲۷ دوباره قرارداد صلح میان دو دولت تجدید شد و طرفین مرزهای پیش از سال ۹۹۸ دو کشور را بر سمیت شناختند اما این بار ایران میان هیچ گونه تعهدی برای تحویل ابریشم به عثمانی نپذیرفتند.

از مجموع آنچه گفتیم معلوم می‌شود که تنها در مدت ۱۴ سال یعنی از ۹۹۸ تا ۱۰۱۲ بار اثر شرایط آشفته درون ایران بخشی از کشور ما که در نقشه مزبور نشان داده شده، موقتاً در اشغال نیروهای عثمانی بوده است. لیکن از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵ نخست آذربایجان و سپس تمام زمینهای دیگری که عثمانیها اشغال کرده بودند از دست آنها آزاد شد و حتی بخشهایی از خاک عثمانی مانند ارزروم، وان و عراق عرب به تصرف نیروهای ایران درآمد و تا سال ۱۰۲۷ در تصرف ایران بود و تمام کوششها و حملات عثمانیها برای بازپس گرفتن سرزمینهای گذشته با شکست رو به روشد. پس اگر بتوان اشغال موقت چندولایت از ایران را دلیل قرار دادن آنها در قلمرو عثمانی دانست و مرزهای امپراتوری عثمانی را چنان که در نقشه مزبور آمده ترسیم کرد، به همین سان می‌توان نقشه دیگری رسم کرد که این مرز را آنسوی وان و ارزروم و عراق قرار بدهد. بنا بر این ترسیم چنین نقشه‌ای آن هم از سوی يك استاد دانشگاه آمریکایی جز انگیزه سوء سیاسی او چیز دیگری را نشان نمی‌دهد؛ انگیزه‌ای که در زیر موجبات و هدفهای آن را مورد بحث قرار خواهیم داد. اما نکته مهمتر این است که چرا چنین کتابهایی به فارسی ترجمه می‌شود و چرا وزارت ارشاد مجوز انتشار آنها را می‌دهد؟ اینکه دست کم در مقدمه آن توضیحی درباره این تحریفهای تاریخی و انگیزه‌های سوء مؤلف آن برای روشن شدن ذهن خوانندگان، افزوده شود؟!

اینکه در کتابهایی از این دست و با نقشه‌ها و تاریخ تراشیهایی از این گونه بخوانند آذربایجان یا بخشهای دیگری از کشور ما را متعلق به امپراتوری سابق عثمانی جلوه دهند یا در نشریاتی که به خرج دولت ترکیه منتشر می‌شود شاعران ایران پرست آذربایجان محمد حسین شهریار را بر ابرو شاعران ترکیه معرفی کنند و حتی اگر تنی چند از آذربایجانیانی را که در اسلامبول یا آنکارا درس خوانده اند زیر نام «همایش ارومیه» گرد هم آورند و نغمه شوم جدایی آذربایجان از ایران بپایند آن به ترکیه را ساز کنند هیچ کدام از اینها نه از میهن دوستی مردم آذربایجان ذره‌ای خواهد کاست و نه علاقه‌ای در آنان نسبت به ترکیه پدید خواهد آورد. همه می‌دانند که اینها دنباله نظریه نژادپرستانه پان‌تور کیسم است که از يك قرن پیش عوامل تبلیغاتی ترکیه همواره در بوق دمیده اند، بی آنکه حاصلی از آن عایدشان شود.

پان‌تور کیسم ویش البدل آن پان‌تورانیسم چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟ نظریه پان‌تورانیسم پان‌تور کیسم معتقدند تمام اقوام و ملیتهایی که از شرق اروپا گرفته تا دیوار بزرگ چین قرار دارند و دارای شباهتهای زبانی، مذهبی، عادات و آداب سنتی و اخلاقی اند، در حقیقت يك ملت را تشکیل می‌دهند و باید به گونه ملت واحدی به هم پیوند یابند و قدرت سیاسی، نظامی و فرهنگی بسیار نیرومندی تشکیل دهند که بتواند رسالت تاریخی خود را در برابر تمدنهای بزرگ دیگر مانند تمدن اروپایی، عرب، هندی و چینی نگهداری کند و به انجام رساند. ضیاء گوک آلپ، نظریه پان‌تور کیسم، آن را چنین تعریف می‌کند: «ملت چیست؟ چه پیوندی که ما داریم می‌تواند بر پیوند نژادی، قومی، جغرافیایی و سیاسی برتری داشته باشد؟ جامعه شناسی تعیین می‌کند که این پیوند و وحدت در تربیت و فرهنگ یعنی وحدت در احساس است. ملت به هیچ وجه يك گروه نژادی، خونی، جغرافیایی یا تجمع اجباری نیست، بلکه ملت از افرادی تشکیل شده که زبان مشترک، مذهب مشترك، اخلاق مشترك و... داشته باشند، یعنی از يك تربیت بهره مند شده باشند... هر جایك فرهنگ غالب باشد آنجا يك ملت است... هدف ناسیونالیسم ترك این است که در این اجتماع بزرگ کشورها فقط يك فرهنگ غالب باشد.»^۷

این نظریه با علم و واقعیت مطابقت ندارد. ملت‌های بزرگ جهان بیشتر از یک نژاد یا دست کم از تیره‌های

با آنکه هم مرز فرانسه اند اما خود را سوسی می دانند نه فرانسوی. این مطلب در مورد آلمانی زبانان و ایتالیایی زبانان سويس هم صدق می کند. اوکیها هم زبان و هم مرز اتریشها هستند اما جزو ملت اتریش نیستند و ایتالیایی زبانان سويس که در آن سوی جبال آلپ چه جیده به ایتالیایی زبند نیز خود را از ملت ایتالیا جدا می پندارند و بسیاری نمونه های دیگر برای این واقعیت در دنیای کنونی می توان یافت. پس زبان مشترک نه شرط لازم برای داشتن ملیت واحد است و نه شرط کافی برای آن.

تمام آنچه در باره زبان گفتیم درباره مذهب مشترک نیز می توان مشاهده کرد. نه مذهب مشترک شرط ملیت واحد است و نه اختلاف مذهب منافی داشتن آن. نمونه کامل آن کشور خودمان است که در آن شیعه، سنی، مسیحی، کلیسی و زردشتی همه خود را ایرانی می دانند و برای دفاع از حاکمیت و تمامیت ارضی آن، از جان و مال آماده فداکاری اند. در بسیاری از کشورهای دیگر خاور میانه مانند مصر، سوریه، لبنان، ترکیه و... نیز وضع مشابهی وجود دارد. در اغلب کشورهای اروپایی کاتولیکها، پروتستانها و ارتدکسها دوش به دوش هم از منافع ملی شان دفاع می کنند. اما عکس آن یعنی جنگ و جدال میان مردمان هم مذهب به اندازه ای در تاریخ فرافران بوده است که نیازی به برشمردن آن نیست. تنها کافی است به دو جنگ بزرگ جهانی اشاره کنیم که دهها میلیون تلفات آن عمدتاً بیرون مسیح بوده اند.

اما باید اعتراف کنیم که منظور جناب گوک آلپ را از اخلاق مشترک درست نفهمیده ایم. چون اگر مقصود از آن ویژگیهای روحی و روانی است مانند تندخویی یا نرم دلی، کرامت یا خست، دروغ گویی یا صراحت، بدجنسی یا خوش طینتی، که اینها حالاتی فردی و خصوصی است که بیشتر تابع محیط خانوادگی، آموزشی و اجتماعی است که در آن پرورش یافته اند و چون این محیط برای افراد یک ملت حتی یک شهر بسیار باهم متفاوت است، چگونه می توان خصلتی مشخص برای تمام افراد یک کشور تضمین کرد؟ مثلاً گفت همه آنان راستگو، نرم خو، سخنی، دلبر و یا کدامن هستند؛ یا برعکس تندخو، سنگدل، دروغگو، خسیس، مودبی و ناپاکند. بدیهی است در هر ملتی همه جور اخلاقی وجود دارد و اگر بعضی خصلتها در میان ملتی در برهه ای از زمان کمی رایج تر از معمول باشد بستگی به شرایط تاریخی آن

مختلف يك نژاد تشكيل شده اند. نمونه کامل آن ایالات متحده آمریکا است که با آنکه کمی بیش از دو قرن از عمرش می گذرد اکثریت مطلق ساکنان آن از نژاد انگلو ساکسون باژرمنی و بهر حال اروپایی اند. به همین ترتیب کانادا، استرالیا، نیوزلاند که همه عمری کمتر از ایالات متحده دارند اکثریت ساکنانشان از نژاد اروپای شمالی یا جنوبی می باشند. من از کشورهای آمریکای لاتین دیگر سخنی نمی گویم چون نام آن معرف ساکنانش و هم نژادی آنهاست؛ یا از کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی که به ندرت ممکن است از نژادهای ناهمگونی تشکیل شده باشند مانند آفریقای جنوبی که آنها هم اگر بخوانند به ملت واحدی تبدیل شوند باید به سوی هم نژادی پیش روند. اضافه کنیم که ممکن است در درون یک کشور که اهالی آن هم نژادند میان تیره های مختلف آن جنگ و کشمکش وجود داشته باشد مانند سرزمین فلسطین و جنگ اعراب و اسرائیل که در این صورت آنها را نباید ملت واحدی بشماریم. به عبارتی دیگر هم نژادی شرط لازم یک ملت بودن هست اما شرط کافی نیست.

در مورد داشتن مکان نیز همین واقعیت وجود دارد یعنی کمتر کشوری را می توان یافت که بخشها و استانهای آن به هم چسبیده نباشند اما یکبار چگی مکانی دلیل وحدت ملی نمی شود. نمونه آن اختلاف میان ایرلندیها و انگلستان و نیز اهالی باسک با اسپانیا است.

اکنون به ویژگیهایی که گوک آلپ برای وحدت ملی ذکر کرده است بپردازیم. نخست تکلم به زبان واحد. البته همزبانی شرط مهمی برای وحدت ملی است اما شرط لازم نیست. ملت سويس که مردم آن از میهن پرست ترین مردم جهانند، به چهار زبان حرف می زنند که سه تای آنها یعنی آلمانی، فرانسه و ایتالیایی رسمیت دارد ولی استانهایی که به زبان رومانس سخن می گویند گرجه رسمی نیست اما هیچ گونه محدودیتی از نظر آموزش یا انتشارات به این زبان ندارد. در بلژیک نیز دو زبان فرانسه و فلاندر رسمیت دارد، با وجود این در میهن پرستی بلژیکها شک و تردیدی وجود ندارد. از سوی دیگر، عکس آن نیز صادق است یعنی همزبانی دلیل هم ملیتی نیست. آلمان و اتریش به یک زبان حرف می زنند و ادبیات مشترک دارند، اما دو ملت جدا از هم اند. نیمی از مردم بلژیک یعنی والونها به زبان فرانسه تکلم می کنند اما جزو ملت فرانسه نیستند. فرانسوی زبانان سويس نیز

○ پان تور کیست ها
مدعی اند همه اقوام و
مردمانی که از آن سوی
بغازها تا دیوار چین به زبانی
غیر از فارسی و روسی و
گرچی و ارمنی و... سخن
می گویند، شاخه هایی از
یک ملت هستند و باید زیر
یک پرچم گرد آیند. راستی
چگونه می توان اهالی اناتولی
و مردمان آذربایجان،
اران، ترکمنستان،
لذبکستان، قرقیزستان،
قزاقستان، مغولستان و...
را ملتی واحد دانست؟

○ هم‌زادی شرط لازم یک ملت بودن هست اما شرط کافی نیست؛ نه مذهب مشترک شرط ملیت واحد است، نه اختلاف مذهب منافی آن؛ زبان مشترک نه شرط لازم برای داشتن ملیت واحد است، نه شرط کافی برای آن.

ملت در آن دوران دار دو یا تغییر زمان و شرایط، این وضع نیز تغییر خواهد کرد. مگر اینکه معتقد باشیم این خصصتها ناشی از خونی است که در رگهای افراد این ملت یا قوم جریان دارد و چون این خون هموار و پاک یا ناپاک باقی خواهد ماند آن خصصتها نیز عمومی و همیشگی است؛ یعنی مانند نژاد پرستان معتقد باشیم که ملتی یا قومی برگزیده خداوند و دارای تمام خصصتهای پسندیده است و رسالت نجات و رستگاری بشریت را بر عهده دارد. بنا بر این سرنوشته بشریت بستگی به پیروزی او بر ملتهای دیگر و سلطه اش بر سراسر جهان دارد. این نظریه نژاد پرستانه که نازیها و هواداران هیتلر، فاشیستهای پسر و موسولینی و صهیونیستها و امثال آنها آنرا تبلیغ کرده اند و می کنند از نظر تاریخی شکست خورده و مظلوم و مرده و دود شده و از نظر علمی نیز بطلان آن مسلم گردیده است.

همان گونه که در پیش گفتیم، بان تور کیستها مدعیاندهمة اقوام مردمانی که از آنسوی بغازها تا انتهای آسیای مرکزی یعنی دیوار چین به زبانی غیر از فارسی یا روسی و گرجی و لر منی و... حرف می زنند، همه شاخه ها و تیره هایی از یک ملت بزرگ و نیرومندند که بر اثر ستمهای تاریخی از یکدیگر جدا مانده اند و وظیفه تاریخی آنهاست که بکوشند از نوزیر یک پرچم گرد آیند و کیان توانمندی پدید آورند که نه تنها در آسیا بلکه در سراسر جهان مؤثر باشد.

ببینیم دلایل آنها برای اثبات این مدعا چیست. نخستین دلیل آنها زبان مشترک است، یعنی مدعی اند همه اینها در اصل زبان واحدی داشته اند که بعد بر اثر شرایط نامساعد مختصر تغییراتی در آنها روی داده است. این ادعا از بنیاد باطل است چون این زبانهای بسیار متنوع را می توان به چند دسته تقسیم کرد که از ریشه باهم متفاوتند:

۱- قبایل معروف به ترکی که در قرن دوم و سوم هجری در ماوراءالنهر نخست به خدمت امیران سامانی در آمدند و سپس دین اسلام را پذیرفتند و به خدمت خلفای عباسی در آمدند و سرانجام دودمان غزنوی را تأسیس کردند و بر افغانستان و نیمی از ایران حکومت کردند؛

۲- قبایل آغوز یا غز که از آسیای مرکزی به ایران هجوم آوردند و افزون بر غزنویان دودمانهای ایرانی تبار مانند آل بویه و آل زیار را بر انداختند و دودمان سلجوقیان را بنیاد نهادند که افزون بر سراسر فلات ایران بر آسیای صغیر و عراق عرب و شامات تا

کرانه مدیترانه مسلط شدند و حتی بغداد را تصرف کرده و خلیفه عباسی را دست نشانده خود ساختند. بخشی از این قوم بعداً جدا شده در نواحی شرقی آسیای صغیر دودمان سلجوقیان را برپا ساختند که پایتخت آن قونیه بود. سپس در میان این قبایل نیز تفرقه افتاد و یک تیره از آنها به غرب آسیای صغیر و آناتولی مهاجرت کرد. یکی از هفت طایفه این تیره به نام عثمان اغلو، استان کوچکی را در جلوار اسلامبول در اختیار گرفت که به تدریج به امپراتوری عثمانی مبدل شد.

۳- اقوام گسترده مغول که تحت رهبری چنگیز خان سراسر ایران و ماوراءالنهر و عراق عرب را مورد هجوم قرار دادند و دودمان ایلخانان مغول را جانشین خلفای عباسی کردند.

۴- قبایل تاتار که نخست شمال ماوراءالنهر و سواحل شمالی دریای خزر را اشغال کردند و سپس با گسترش و تقویت نیروهای خود به فرماندهی تیمور لنگه به ایران و عراق و قفقاز حمله کردند و دودمان گورکانی را تأسیس کردند.

این اندیشه را اینج که همه این اقوام منشأ واحد داشته اند یعنی در محل واحدی که آنرا توران نامیده اند، پدید آمدند و شدند و نمودند و از آنجا به مهاجرت پرداخته اند یا به علمی و مستدلانه در دل که بر عکس دلایل و شواهدی وجود دارد که بطلان آنرا نشان می دهد و ما بعداً ذکر خواهیم کرد. اما یک نکته مسلم است و آن اینکه همه آنها در بخشهای مختلفی از سرزمین بسیار گسترده ای که از لورال تا مرز چین در استیهای جنوب سیبری واقع است، نشأت گرفته اند. در هزاره های پیش از آن هم اقوام بزرگ دیگری از همین منطقه به سوی غرب و اروپا (ژرمنها، گوتها، هونها و اسلاوها) یا به سوی جنوب (آریاییهای ایرانی و هندی) مهاجرت کرده بودند.

اما دلایل ما بر بطلان نظریه قبلی بر مبنای و موطن واحد این اقوام یعنی بنیادیان تورانیسم عمدتاً عبارت است از اینکه:

۱- اگر مهاجرت این اقوام از میداه واحدی انجام می گرفت، یعنی همه دسته ها و گروه هایی از یک قوم بودند، منطقاً می بایست مهاجرت آنها مستمر و بیشت سرهم یا با فاصله کم زمانی کوتاه باشد در صورتی که می دانیم این مهاجرتها با فواصل زیاد یعنی حدود دو قرن از هم انجام گرفته است. ترکه های غزنوی در قرن سوم هجری، غزها در قرن پنجم، مغولان در قرن هفتم

این نهاد دارای زبانی مستقل و مجزأ هستند. یکی از شاخصه‌های دولت شوروی در آغاز تشکیل اتحاد جماهیر شوروی برای تعیین ملیت‌ها، زبان مستقل ملی بود؛ در نتیجه کمیسیونی از کارشناسان و متخصصان زبان تشکیل شد و پس از بررسی‌های مبسوط، این کمیسیون هر کدام از این جمهوریه‌ها را دارای زبانی مستقل تشخیص داد.^۸

تفاوت میان این زبان‌ها به اندازه‌ای است که مثلاً ترکمن‌ها زبان قرقیزها را نمی‌فهمند و از یک‌هزار زبان آذربایجانی‌ها را. من شخصاً این واقعیت را مشاهده کرده‌ام. در میان «بچه‌ها و نوجوانان»، مایک ترکمن داشتیم به نام آناتولیخ خضر بابا و چند نفر آذربایجانی اصیل هم داشتیم. هر وقت آناتولیخ به ترکمنی حرف می‌زد آنها اصلاً نمی‌فهمیدند. میان ترکمنی اسلامی و ترکمنی آذربایجانی هم تفاوت‌های زیادی وجود دارد. اما به فرض اینکه این اختلافات هم وجود نداشت باز موجب آن نمی‌شد که آذربایجانی‌های خودمان را با اهالی آناتولی از یک نژاد یا یک ملت تصور کنیم. زیرا اولاً، زبان ترکمنی فقط از چند قرن پیش به مردم آذربایجان تحمیل شده و پیش از آن مردم این ایالت به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و نشانه آن اشعار شاعرانی مانند قطران است. ثانیاً، پیوندهای عمیق تاریخی که قدمت آن به زمان زرتشت می‌رسد، آذربایجان را چنان با بخش‌های دیگر ایران به هم پیوسته است که هنوز هم ناگسستگی‌اند. تاریخ به ما نشان می‌دهد که هر زمان بیگانگان توپخانه‌ای برای جداساختن آذربایجان از امام میهن طرح کرده‌اند، مردم آذربایجان پیشاپیش صفوف دیگر ملت ایران با آن به پیکار برخاسته‌اند و توپخانه‌ها را شکسته‌اند.

پانوشتها

۱. تاریخ صفویه، دکتر احمد تاج‌بخش، ص ۱۱۹ و بعد.
۲. همانجا.
۳. دلیران جانباز، دکتر ذبیح‌الله صفا، صص ۲۲۵-۳۰.
۴. همانجا.
۵. «فصلنامه‌های علوم و فلسفه» سال اول، شماره ۱ و ۲، صص ۱۶۰ و بعد.
۶. همان، صص ۲۳۸.
۷. ریچارد هارتمان، ضیاء گون‌الپ و اصول پان‌تورکیسم، صص ۵۸۸-۹. به نقل از نادرستی فرضیه‌های نژادی، تألیف پروفیسور شاپور روسانی.
۸. امپراتوری گسسته، هلن کارلر دانکوس، ترجمه دکتر غلامعلی سیار، صص ۲۵۶-۷.

و تاتارها در قرن نهم به کشور ما حمله و سلطه خود را بر آن آغاز کردند. بدین سان میان مهاجرت هر کدام از این اقوام با هم حدود دو قرن فاصله بوده است.

۲. هر یک از این اقوام هنگام یورش به ایران سلطه قوم قبلی را از بین برد و حتی دو دمان آن را یاد داده است؛ در حقیقت مانند دشمن خونخواری با آن قوم رفتار کرده است. این نشان می‌دهد که کمپش از آن هیچ گونه آشنایی و رابطه‌ای میان آنها وجود نداشته است.

۳. طرز رفتار و روش فرمانروایی این اقوام در ایران تفاوت فاحش با هم داشته است. ترک‌ها غزنی‌ها، به زبان و ادبیات فارسی اهمیت و ارزش بسیار می‌نهادند و حتی خود نیز می‌گوشیده‌اند این زبان را بیاموزند. آنان نسبت به دین اسلام بسیار معتقد و متعصب بودند و به خلیفه عباسی احترام و تبعیت کامل نشان می‌دادند. غزنی‌ها سلجوقی، یوزنه‌خستین پادشاهان این دو دمان کمتر از غزنی‌ها به زبان و ادبیات فارسی اهمیت می‌دادند و بیشتر به تشویق زبان عربی همت می‌گماشتند. برای خلیفه عباسی نیز ارزش زیادی قائل بودند و او را دست‌نشانده خود می‌پنداشتند. اما ایلیخان مغول گلاب برای ادبیات فارسی ارزشی قائل نبودند و کتابخانه‌های بزرگی را به آتش کشیدند. آنها گرچه دین اسلام را پذیرفته بودند اما آخرین خلیفه عباسی را نمدمال کردند. سرانجام تاتارها دشمن زبان و ادبیات فارسی بودند و در نوشته‌های خود زبان مارا با واژه‌های نامأنوس و بدآهنگ تاتاری بیالودند.

برای اینکه تفاوت این اقوام و زبان آنها را با هم دریابیم، کافی است یاسای چنگیزی را با توژوک تیموری مقایسه کنیم و آثار معماری و هنری این دو دور را با هم بسنجیم. البته در هر کدام از این قوم‌ها، زبان تیره‌ها و طایفه‌های مختلف نیز با هم کم و بیش فرق داشته است. اما آنچه مهم است این واقعیت است که تمدنی به نام تورانی هیچ‌گاه وجود نداشته و نظریه پان‌تورانیسم از بنیاد جعلی و ساختگی است و به همین سان پان‌تورکیسم؛ یعنی گرد آوردن اقوام و ایلاتی با سنت‌های مختلف و زبان‌های کم و بیش متفاوت تحت عنوان ملت ترک، یک تحریف و جعل بزرگ علمی و تاریخی است. آیامی توان اهالی آناتولی و مردمان آذربایجان، اران، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، مغولستان و... را ملتی واحد دانست؟! تا آنجا که مربوط به جمهوریه‌های سابق شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز است، زبان‌شناسان شوروی با تحقیقات عمیق نشان داده‌اند که هر کدام از

○ برای اینکه تفاوت اقوام مورد نظر پان‌تورکیست‌ها را از لحاظ زبانی و فرهنگی دریابیم، کافی است یاسای چنگیزی را با توژوک تیموری مقایسه کنیم و آثار معماری و هنری مربوط به آنها را با هم بسنجیم. امروز نیز تفاوت میان زبان این اقوام و مردمان به اندازه‌ای است که مثلاً ترکمن‌ها زبان قرقیزها را نمی‌فهمند و از یک‌هزار زبان آذربایجانی‌ها را.